

از سرزمین ژرمن ها تا ارض مقدس رضوی

فناپی اشکوری می گوید وقتی باOLF احمد دیتر آریس به زیارت حضرت ثامن الحجج (ع) مشرف شدیم. علاوه بر عظمت و شکوه معنوی آن آستان ملک آشیان، معماری آن نیز برایش جذاب و خیره کننده بود.



فناپی اشکوری می گوید وقتی باOLF احمد دیتر آریس به زیارت حضرت ثامن الحجج (ع) مشرف شدیم. علاوه بر عظمت و شکوه معنوی آن آستان ملک آشیان، معماری آن نیز برایش جذاب و خیره کننده بود.

به گزارش خبرگزاری مهر، این نوشتار خاطره ای از دکتر محمد فناپی اشکوری استاد مؤسسه امام خمینی (ره) است که در سایت شخصی وی منتشر شده است.

در تابستان سال ۱۳۸۳ از طرف حجت الاسلام محمدی عراقی از سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی با بنده تماس گرفتند و گفتند یک استاد مسلمان دانشگاه آلمانی به ایران آمده و مایل است یک دوره معارف شیعی را نزد یک کارشناس مسائل اسلامی مرور کند. نام ایشانOLF احمد دیتر آریس بود. آنها پیشنهاد کردند بنده به همراه ایشان یک ماه در مشهد این برنامه را اجرا کنیم. چون قضیه مشهد و زیارت امام رضا(ع) هم در میان بود، قبول کردم؛ چرا که معتقدم فرصتی را که برای زیارت حضرت ثامن الحجج(ع) توفیق پیش می آید نباید به آسانی از دست داد.

ما به مشهد رفتیم و هر روز یک جلسه در صبح و یک جلسه در عصر برنامه داشتیم. یک دوره معارف شیعه از الف تا ی را مطرح کردیم. مباحث را بنده مطرح می کردم و ایشان یادداشت می کردند و سپس سؤالات و اشکالاتشان را طرح می کردند و مباحثه می کردیم. مروری اجمالی کردیم بر کلیاتی از مباحث فلسفی، کلامی، عرفانی، قرآنی، فقهی و قدری هم ایران شناسی. گفت و گوی ما به زبان انگلیسی بود. آقایOLF با آموزه های اسلامی از نگاه اهل تسنن تا حدودی آشنا بود، اما با تعالیم شیعه آشنائی نداشت و این سفر علمی را برای شناخت تشیع انجام داده بود.

یکی از روزها ما از عصمت و امامت و اینکه شیعه به چهارده معصوم اعتقاد دارد، سخن گفتیم. روز بعد که ایشان آمد، بسیار کلافه بود و می گفت من از دیروز دارم روی این قضیه فکر می کنم که معصوم چهاردهم کیست؛ نکند امام خمینی(ره) را یکی از معصومین می دانید؟ گفتم خیر؛ چنین اعتقادی نداریم. امام خمینی(ره) از مردان الهی بزرگ تاریخ ماست، اما از معصومین نیست. گفت اما من هرچه حساب می کنم سیزده معصوم بیشتر نداریم؛ پیغمبر و دوازده امام. من عمداً عصمت حضرت صدیقه طاهره(س) را مطرح نکرده بودم تا این آمادگی در ایشان بیشتر شود و یک جلسه مستقل به آن بپردازیم.

پرسید معصوم دیگر کیست؟ گفتم معصوم دیگر متفاوت با اینهاست. قلب و محور و نور دیده همه اینهاست؟ بی تاب شده بود و می گفت زودتر بگو آن معصوم کیست، من دیگر تحمل ندارم! گفتم آن معصوم سیده نساء عالمین، انسیه حوراء، صدیقه طاهره، قره عین الرسول و پاره تن پیغمبر، حضرت زهرا(س) اطهر دختر پیامبر و همسر علی(ع) و مادر ائمه اطهار است. آقایOLF از شدت هیجان از جا برخاست به طوری که در پوست نمی گنجید، مثل ارشمیدس بی اختیار می گفت: یافتم، یافتم، یافتم!

گفتم در کنار سایر ویژگی های تشیع این نیز یکی از برجستگی های منحصر به فرد تشیع است که یک بانویی به عالی ترین مدارج کمالی ممکن راه یافته، انسان کامل شده و رسیده به جایی که فراتر از آن متصور نیست. این الگو نشان می دهد که در طی مدارج کمال و نیل به مراتب قرب بین زن و مرد فرقی نیست.

در کنار مباحثاتی که داشتیم گاهی با شخصیهایی هم دیدار داشتیم؛ از جمله با آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی(دام ظلهم) که در مشهد مشرف بودند، ملاقات کردیم. در این دیدارها بنده مترجم بودم. وقتی به زیارت حضرت ثامن الحجج(ع) مشرف شدیم، ایشان بسیار تحت تأثیر فضای معنوی آن بارگاه قدسی قرار گرفت و مدتی بین ما جز سکوت چیزی مبادله نشد. علاوه بر عظمت و شکوه معنوی آن آستان ملک آشیان، معماری آن نیز برایش جذاب و خیره کننده بود و مرتب می گفت: چه شگفت انگیز! چه باشکوه!

به دیدن برخی از اماکن تاریخی و مراکز علمی هم می رفتیم. سفری به نیشابور رفتیم و از آثار تاریخی و فرهنگی آن مثل مقبره های خیام و عطار دیدن کردیم. در این سفرها به مناسبت، مسائل تاریخی و فرهنگی را با ایشان مطرح می کردم؛ مثلاً درباره شخصیت عطار و خیام و فردوسی و مانند ایشان مطالبی را مطرح می کردم که برای آقای آریس جالب بود. در این یک ماه اتفاقات جالبی رخ داد و خاطرات بسیاری از ایشان دارم که به بعضی از آن ها که می توانند درس آموز باشند، اشاره می کنم.

اداره میزبان ما اولین وعده شامی که برای ما آوردند، پیتزا بود. آنها فکر می کردند یک غربی از دیدن پیتزا خوشحال خواهد شد. اما برعکس، همین که ایشان پیتزا را دید برآشفته شد و با ناراحتی گفت، من نیامده ام اینجا غذای منحنط آمریکایی را بخورم. من به شرق آمده ام. مگر شما در ایران غذای سنتی ندارید، چرا غذای ایرانی نمی آورید! از آن روز به بعد فقط غذاهای ایرانی می آوردند.

یکی از چیزهایی که در خیابانها و اماکن عبور و مرور مردم برای ایشان جالب بود و آنرا تحسین می کرد، تناسب اندام ایرانیها بود و مکرر می گفت: چقدر ایرانی ها به اصطلاح روی فرم هستند و تعداد افراد چاق بسیار کم است و این نشانه سلامتی و

آگاهی مردم از مسائل بهداشتی است. البته خود ایشان هم چاق نبود. متأسفانه این قضیه مربوط به ۱۰ سال پیش، یعنی سال ۱۳۸۳ است و امروزه قضیه بسیار متفاوت شده و افراد بویژه نوجوانان به نحو نگران کننده ای در حال افزایش وزن هستند. رواج فست فودها و خوردن غذاهای پرچرب و عدم تحرک و ورزش کافی از عوامل اصلی افزایش وزن است که ریشه و منبع بسیاری از بیماریهاست که لازم است همگان، به ویژه وزارت بهداشت و ورزش و جوانان، برای حل آن چاره اندیشی کنند.

یکی دیگر از اموری که برای ایشان جالب بود و به آن تصریح می کرد، حضور بسیار کم پلیس در خیابان ها و نقاط مختلف شهر بود. ایشان از برخی کشورهای عربی و جهان سومی دیگر دیدن کرده بود که حضور پلیس در آنجاها بسیار محسوس بود. به ایشان می گفتم این برادران پلیس که می بینید عمدتاً پلیس راهنمایی و رانندگی هستند، نه امنیتی. ایشان انتظار داشت با توجه به انقلاب اسلامی و به ویژه به دلیل جنگ و ترورهایی که در ایران صورت گرفته است، فضا باید بسیار امنیتی باشد؛ اما می دید چنین نیست. و این نشان آرامش و امنیت و ثبات و قدرت یک کشور است.

وقتی با ایشان به اطراف مشهد می رفتیم، چیزی که بارها مطرح کرد این بود که شما با داشتن این همه آفتاب، چرا از انرژی خورشیدی استفاده نمی کنید. ما در آلمان چنین آفتابی نداریم، با این حال نمی گذاریم این نعمت الهی اینگونه بدون استفاده بماند. این مطلب از این جهت اهمیت ویژه دارد که انرژی خورشیدی یک انرژی پاک و سالم و بدون خطر و سازگار با محیط زیست است. این مطلب برای اهالی وزارت نیرو قابل توجه است.

یکی از پدیده های منفی که در این مدت تجربه کردم، این بود که وقتی با ایشان به شهر می رفتیم و چیزی می خریدیم یا سوار تاکسی می شدیم و یا به رستوران می رفتیم، چون ایشان خارجی بود، چند برابر قیمت از ما پول می گرفتند و به اصطلاح تیغ می کشیدند که باعث تأسف است. گاهی مجبور می شدم به فروشنده بگویم که این آقا مهمان ماست و هزینه اش را ما می پردازیم. به علاوه، آقای خوش انصاف اگر هم قرار است که از خارجی ها بیشتر بگیرید، این آقا خارجی است، من که خارجی نیستیم! اما به هر حال جواب روشن بود؛ چون ما با هم بودیم و فروشنده یا راننده نمی توانست بین ما تبعیض قائل شود، از هردو به نحو مساوی و عادلانه چند برابر دریافت می کرد!

یکی دیگر از خاطرات آزاردهنده آن ایام این است که شیوه رانندگی در ایران برای آقای آریس عجیب و وحشتناک بود. هرگاه سوار اتومبیلی می شدیم، هم از سبک رانندگی اتومبیلی که سوار بودیم و هم از رانندگی کسانی که از کنار ما عبور می کردند و یا از روبرو می آمدند وحشت می کرد و دچار اضطراب می شد و هر لحظه منتظر حادثه ای دلخراش بود و وقتی به مقصد می رسیدیم، نفس راحتی می کشید و خدا را شکر می کرد که این بار هم جان سالم به در بردیم؛ و دعا می کرد که خدا باقی مانده سفر را به خیر بگذراند! شاید بدانید رانندگی تهاجمی نه تنها یک ناهنجاری اخلاقی است، بلکه امروزه به عنوان یک ناهنجاری روانی شناخته می شود.

آقای آریس مرتب از من می پرسید آخر این چه وضع رانندگی است، چرا مردم این گونه به استقبال خطر می روند و خطر می آفرینند؟ چرا مسئولان امر نسبت به این قضیه مهم و بحرانی اینقدر بی تفاوت هستند و کسی با این تخلفات برخورد نمی کند؟ آیا جان مردم و خسارت های مالی در این کشور هیچ اهمیتی ندارد؟ من پاسخی جز سرافکندگی و شرمندگی و احساس خفت نداشتم! من به سؤالات فلسفی و عرفانی و کلامی و حتی سیاسی ایشان پاسخ می دادم و او هم لذت می برد. اما چه پاسخی می توانستم به این سؤالاتش بدهم؟ آیا پاسخی داشتم؟